

۱۲۸۶۶۲۰

فراموشم مکن

داستان‌های کوتاه مجاری

گردآورنده:

لایوش ایلش

ترجمه بهمن‌آمانی



عنوان و نام پدیدآور: فراموشم مکن: داستان‌های کوتاه مجاری / لایوش ایلش؛ [چارلز پرسی استو]؛ ترجمه‌ی بهناز امانی.

مشخصات نشر: تهران: رازگو، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۲۸۳ ص.؛ مصور.

شابک: ۰-۱۵-۷۷۳۹-۶۰۰-۹۷۸

ISBN: 978-600-7739-15-0

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: کتاب حاضر برگزیده‌ای از ترجمه انگلیسی تحت عنوان "Hungarian Short Stories" که توسط سازمان یونسکو گردآوری شده است.

عنوان دیگر: داستان‌های کوتاه مجاری.

موضوع: داستان‌های کوتاه مجارستانی- مجموعه‌ها

شناسه افزوده: ایلش، لایوش

شناسه افزوده: Illés, Lajos

شناسه افزوده: امانی، بهناز؛ مترجم

شناسه افزوده: Amani, Behnaz

رده‌بندی کتاب: PH۳۱۷/۷۰۱۳۹۴

رده‌بندی برپایی: ۹۴/۵

شماره کتابشناسی ملی: ۰۰۴۶۳۶۳



فراموشم مکن

داستان‌های کوتاه مجاری

گردآورنده: لایوش ایلش

ترجمه‌ی بهناز امانی

چاپ اول: ۱۳۹۶

چاپ و صحافی: پردیس دانش

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۲۴۰۰۰ تومان

تهران - صندوق پستی: ۵۳۴ - ۱۳۱۴۵

تلفن: ۶۶۱۹۱۰۳۵

فهرست

۷	پیشگفتار
۱۱	آفتاب باری
۱۷	امانت و ثواب
۳۱	ایگناک و ثواب
۴۵	پیام‌رسان
۵۷	جاه طلبی و فقه‌های شاد
۸۳	جوانی ارباب کنستانتین
۹۹	حلقه‌ی خانواده
۱۱۷	خانه‌ای بر روی آب
۱۳۵	داستان‌های یک دقیقه‌ای
۱۴۳	دیوار آشپزخانه
۱۵۵	ژانویه
۱۶۵	شورش غذاها
۱۷۹	فراموشم مکن
۱۹۷	قول بده، عزیزم!
۲۱۳	کانون گرم خانواده
۲۲۷	نازی‌ها
۲۳۹	نیاید کسی را کشت
۲۴۹	وه، چه آسمان بلندی! (روایاهی یک زن)
۲۶۳	همه چیز همان‌گونه که بود

پیشگفتار

مجموعه‌ای پیش رو حاصل تلاش «خام‌دستی خامه بدست» است که از سر شور اشتیاق به ترجمه‌ی گزیده‌ای از مجموعه‌ی «چهل و چهار داستان کوتاه» جاری، - زردری شده به کوشش سازمان جهانی یونسکو و به زبان انگلیسی - است.

کتاب کوچکی بود ایرگ، ایی به زردی گراییده که دل از من ربود و مرا دعوت به گشت و گشت و گشت و گشت کرد. در بدو ورود با جهانی سرد و برفناک و غرقه در فقر مواجه شدم که نویسنده‌ی آن با طنزی تلخ و رنگ‌پریده همچون چهرگان گرسنه‌گان آن به شرح آن پرداخته بود. زبانی ساده و جملاتی موجز که در آدمی توهم شنیدن اخبار را ایجاد می‌کرد!

جهان دوم که همه در شب بود، گویی تنها از انعکاس برف‌ها روشن شده بود تا کودکانی که هیچ شباهتی به کودکان نبودند در آن با خیالی آسوده به ماجراجویی خویش بپردازند. همچنان که پیش می‌رفتم درهای بی‌شماری به جهان‌هایی سرد و گاه زیبا، اما تلخ، پیش‌رویم گشوده می‌شد. زنی زیبا که در پی عشق ترک دیار می‌کند و تنها یادگار سب و شادمانی جوانی‌اش آوازه‌ای چانگویی می‌شود؛ زنی دیگر که به دیدار عشق محبوس شده‌اش می‌رود و می‌خواهد تمامی بی‌قراری‌هایش را تنها در بیست دقیقه خلاصه کند، اما عاجز می‌ماند... پسری روستایی که حالا در شهر برای

خویش لقب پرفسوری را کسب کرده اما به جای آسایش، بی‌قراری و تردید در اعماق تنش رخنه کرده است... مردمانی ساده‌دل که هیچ تصور ملموسی از تباهی‌های جنگ ندارند اما مومنانه دل در گرو خبر صلح سپرده‌اند... و مرگ که هر تباهی دیگری همچون خشم و نفرت در برابرش رنگ می‌بازد به خاکستری کبود آسمان یخ‌بسته‌ی سرزمین‌های شمالگان.

گزار در سرزمینی که شباهت بسیاری با جهان ذهنی‌ام داشت، بسیار دانشین و غریب بود. لمس زیست‌کسانی که گویی جهان‌شان در خاموش‌ترین نقای این زمین بنا شده بود، مرا بیش از پیش برآن داشت تا دیگر، دما را نه به شناخت جهان‌شان رهنمون باشم؛ هرچند که در این راه خام‌دست‌مای بسیار کرده‌ام. باشد که خوانندگان گرانقدر و پیشکسوتانی همچون استاد محمد مصدق که روحش قرین رحمت باد، عرفان قانعی‌فرد، حشمت کامرانی، عبدالله نوکل و خانم فروغ پوری‌اوری که پیش از این دست به ترجمه‌ی آثاری از سرزمین بیارستان زده‌اند بر من ببخشایند.

ای. ه. و بالنده باد فرهنگ ایران زمین

بهتاز امانی

تهران، شهریور ۱۳۹۴